

تحلیل مردم‌شناختی پوشاک در استان ایلام (مطالعه موردی: تیره مرشدوند از ایل خزل)^۱

هلن کاظمی^۲
وحید رشیدوش^۳

چکیده

پوشاک به عنوان یک عنصر فرهنگی حامل پیام‌ها و رموز مختلفی است که از آداب و رسوم، سنن و خاستگاه قومی جوامع سرچشمه گرفته است. در عصر حاضر علی‌رغم اشاعه فرهنگ و تعامل اجتماعی، هنوز هم پوشاک یکی از مشخصه‌های فرهنگی و تمایز بین گروه‌های انسانی و اقوام به شمار می‌رود. روش کار در این پژوهش، مطالعه عمیق و ژرفانگر بوده و در آن از مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای، حضور در میدان تحقیق و مشاهده مستقیم همراه با مشارکت و مصاحبه استفاده گردیده و برای تبیین داده‌های پژوهش، سه رویکرد کارکردگرایی، اشاعه‌گرایی و نمادگرایی تفسیری به کار گرفته شده است. بررسی‌ها نشان داد که با توجه به گذر زمان و توسعه تکنولوژی، گسترش رسانه‌ها و تغییر مشاغل، پوشاک دچار تحولات بسیاری شده و توجه انسان بیشتر به زیبایی و تناسب لباس معطوف گشته است. منطقه مورد مطالعه نیز از این تحول به دور نبوده و کارکرد بعضی از اجزای پوشاک در این منطقه از بین رفته و انواع دیگری جایگزین آن شده است.

واژگان کلیدی: پوشاک، فرهنگ، تیره مرشدوند، ایل خزل، استان ایلام.

۱. این مقاله از پایان‌نامه نویسنده مسئول با عنوان «مطالعه مردم‌شناختی پوشاک در استان ایلام (مطالعه موردی: تیره مرشدوند از ایل خزل)» با راهنمایی

دکتر وحید رشیدوش استخراج شده است.

Helen.kazemi 1976@gmail.com
rashidvash@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد مردم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
۳. استادیار و عضو هیئت علمی دپارتمان مردم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران



مقدمه و بیان مسئله

بشر از همان آغاز تشکیل اجتماع به واسطه قدرت تفکر و تعقل موفق شد برای خود تن‌پوش بسازد و احتمالاً هنگام پرداختن به کشاورزی و گله‌داری بود که توانست از الیاف گیاهی برای بافتن پارچه یا از بافته‌های حاصل از پشم گوسفند برای تن‌پوش خود استفاده کند، توانایی تهیه پوشاک از پوست حیوانات را به دست آورد و کم‌کم زمینه پوشیدن لباس پوستی را فراهم سازد (وان لون، ۱۳۳۴: ۱۴). با پدید آمدن اجتماعات بشری، پوشاک نقش حفاظتی داشت و برای مصون نگه داشتن بدن انسان در برابر عوامل محیطی و اقلیمی به کار رفت (متین، ۱۳۸۳: ۲۹). ساکنان نجد ایران در هفت هزار سال پیش، با آغاز کشاورزی و گله‌داری از پارچه‌های پشمی و نخی نیز برای خود استفاده می‌کردند (غیبی، ۱۳۸۵: ۲۸) مادها و پارس‌ها در سرزمینی می‌زیستند که به علت یخبندان مجبور به مهاجرت شدند؛ به همین دلیل از پوشاک گرم استفاده می‌کردند. متداول‌ترین تن‌پوش اشکانیان نیز شلوار گشاد و پیراهن کمردار تا بالای زانو (تونیک) بود و این با جنگ و گریز و صحرانوردی آنان سازگاری داشت. آنها برای پوشش سر از کلاهخود نوک تیز آهنی استفاده می‌کردند که پشت گردن و گوش‌ها را با برگه‌هایی می‌پوشاند. مرصع کردن کلاه‌ها و تنوع آنها، نقوش زیبای پارچه‌ها، تغییرات بارز پیراهن‌ها از لحاظ تزئیناتی که برای آن قائل بودند و برش ویژه آنها در فرم دادن به دامن پیراهن، بیانگر تمدنی است که متعلق به ساسانیان است. آنچه به عنوان سند و مدرک، نمونه‌هایی از تن‌پوش ایرانیان را در قرون اولیه اسلامی می‌نمایاند، نقاشی‌های مانوی و دیوارنگاره‌های سفیدی در پنج کنت یا پنچیکت (در حوالی سمرقند) و پارچه‌هایی است که بر روی آنها نقش تن‌پوش ایرانیان مشخص شده است. با مقایسه این آثار با بشقاب‌های فلزی دوره ساسانی و جوه مشترکی را می‌توان میان آنها تشخیص داد و نتیجه گرفت که تن‌پوش ایرانیان در دوره اولیه اسلامی همان تن‌پوش عصر ساسانی بوده است. در دوره ایلخانان و تیموریان، تن‌پوش‌های ایرانی تحت تأثیر هنر چین تحولی عظیم یافت و آن به سبب دوخت مغولانه بود که طراحی آن ابتدا به شاهزادگان و درباریان اختصاص داشت؛ سپس در میان دیگران رواج یافت (غیبی، ۱۳۸۵: ۳۵۳). لباس و پوشاک مردان ایران در دوره صفویه شامل عمامه، پیراهن زیر، پیراهن رو،

قبا، شال کمر، بالاپوش، شلوار بدون جوراب و پای‌افزار و پوشاک زنان در این دوره متشکل از تنپوش‌هایی چندلایه و دوخته‌شده بوده است. عناصر اصلی پوشاک در دوره افشاریه و زندیه را می‌توان ادامه پوشاک دوره صفویه (برای مردم عادی) دانست که در مجموع ساده‌تر و بی‌تکلف‌تر بود. تغییر و تحول پوشاک در دوره قاجاریه اغلب برای مردان در شلوارها و کلاه‌ها و برای زنان در دامن‌ها دیده می‌شود. دامن زنان در اوایل سلطنت قاجار به مدت کوتاهی بلندتر از دامن زنان دوره زندیه شد؛ ولی در دوره‌های بعدی حکومت، تحول چشمگیری در پوشش آنان به وجود آمد و دامن‌های بلند و شلیته تغییر کرد. مهمترین پوشاک زنان متشکل از پیراهن، دامن، ارخالق، شلوار، دامن شلواری، کلاهک با توری، چارقد، چادر، روبنده، نقاب، چاقچور و کفش بود که این عناصر پوششی در دوره‌های مختلف قاجار با هم تفاوت داشتند (فیض‌اللهی و فنایی، ۱۳۸۹: ۱۰). بعد از قاجاریه به دلیل آشنایی ایرانیان با آداب و رسوم غرب، پوشش‌ها به سبک اروپاییان شد و زمزمه‌هایی در خصوص منع استفاده از چادر آغاز گردید. سرانجام در ۱۷ دیماه سال ۱۳۱۷ به فرمان رضاشاه به طور رسمی استفاده از حجاب ممنوع شد. در نیمه دوم دوران پهلوی، روابط ایران و غرب دوستانه گردید و هجوم مدهای اروپایی به ایران بیشتر شد؛ اما طبقات اجتماعی متوسط و پایین، هنوز پایبند باورهای مذهبی خویش بودند و در مقابل این رسم‌های ناخوانده مقاومت نشان می‌دادند (کاغذلو، ۱۳۹۵: ۷۷). پوشاک و زیورآلات از جمله عناصر فرهنگی هستند که معرف ذوق، سلیقه و غنای فرهنگی هر قوم می‌باشند؛ به عبارتی پوشاک هر قوم و ملتی نشان‌دهنده شخصیت و هویت فرهنگی آن قوم و ملت و نشانه‌ای از پایبندی و اعتقاد آنان به آداب و رسوم است. شرایط جغرافیایی و اقلیمی هر منطقه، بلندی یا کوتاهی، تیرگی یا روشنی و ضخامت و نازکی پوشاک را سبب می‌شود. استفاده از سرپوش در قومیت‌های مختلف رایج است؛ اما شکل ظاهری آن در هر قوم و قبیله‌ای بنا به باورهای آنان تفاوت دارد؛ چنانکه پوشاندن دهان، چانه و بینی نزد زنان ترکمن یا پوشاندن و بیرون گذاشتن قسمتی از مو نزد زنان کرد و بختیاری ریشه در فرهنگ، باورها و اعتقادات آنان دارد. فرم و برش تن‌پوش‌ها نیز به گونه‌ای است که علاوه بر راحتی، مانع انجام فعالیت‌های گوناگون نمی‌شود و می‌توان از آن به عنوان یک پوشش کامل نام برد (سعیدیان، ۱۳۷۵).



۷۹). زیورآلات هر منطقه با تبعیت از نوع لباس آن منطقه از ویژگی خاصی برخوردارند. زیورها به تنهایی برای زیبایی به کار نمی‌روند؛ بلکه نمادی هستند که علاوه بر بیان موقعیت اقتصادی و اجتماعی فرد، منعکس‌کننده بسیاری از جنبه‌های مادی و معنوی، مفاهیم اجتماعی، اعتقادی، دینی، اخلاقی و هنری می‌باشند. فرهنگ عامه، سرشار از نشانه‌ها و نمادهایی است که تحت تأثیر خود آگاه انسان و شرایط اقلیمی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی جامعه به شکلی پذیرفته می‌شوند که ممکن است خلاف آن در گروه دیگری رایج باشد (رنجبر و ستوده، ۱۳۹۴: ۱۱۲). گروه‌های قومی متفاوت که در مناطق مختلف ایران زندگی می‌کنند و هر کدام که دارای ویژگی‌های قومی برجسته‌ای هستند و تحت تأثیر عوامل گوناگون از جمله عوامل اکولوژیکی منطقه قرار دارند، تن‌پوش ویژه‌ای به تن دارند که در همان نگاه نخست قومیت، حوزه، زبان و سایر مشخصات فرهنگی و حتی مذهب و اشتغالات اصلی زندگی آنان را در ذهن بیننده تداعی می‌کند. پس پوشاک یکی از مهمترین نیازهای اصلی بشر از گذشته تا کنون و بارزترین سمبل فرهنگی، مهمترین و مشخص‌ترین مظهر قومی و سریع‌الانتقال‌ترین نشانه فرهنگی است که به سرعت تحت تأثیر فرهنگ‌پذیری در بین جوامع گوناگون انسانی قرار می‌گیرد. استفاده از تزیینات و قرابت پوشاک با فرهنگ بومی و محلی و متناسب بودن آن با شرایط اقلیمی و طبیعی بر اهمیت هر چه بیشتر آن می‌افزاید. تغییرات مداوم در پوشاک سنتی هر منطقه طی ادوار مختلف تاریخی، می‌تواند دلایل عمده‌ای اعم از سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی حکومت‌ها، مبادلات اجتماعی و تجاری با مناطق دیگر، تغییر در آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی آن منطقه داشته باشد (چایلد، ۱۳۵۲: ۹).

برای بررسی تاریخ تن‌پوش اقوام سرزمین ایران در دوران باستان باید از دستاوردهای هنری سرزمین ایلام آغاز کرد؛ زیرا تاریخ تمدن ایران از سه هزار تا یک هزار سال پیش از میلاد یعنی پیش از آمدن آخرین دسته‌های آریایی نژاد به ایران منحصر به تاریخ ایلام بوده است. از مطالعه آثار باقی‌مانده در سیلک کاشان، مرودشت و شوش به تمدن و فرهنگی میرسیم که ایلام در نتیجه برخورد با بین‌النهرین به دست آورده بود؛ گرچه خود از فرهنگی بسیار غنی برخوردار بوده است. ایلام اگرچه در قلمرو سیاسی فعلی و در گستره

دنیای اطلاعات و اطلاع‌رسانی، سرزمینی کوچک به شمار می‌آید؛ اما هنوز هم شاهد تمایزات فراوانی با دیگر گروه‌ها از نظر آداب و رسوم، عرف‌ها و سنت‌ها در همین قلمرو کوچک می‌باشد. هرچند پوشاک مردم استان ایلام، اهمیت و ارزش فرهنگی و اجتماعی گذشته خویش را به مقدار زیادی از دست داده و در سایه تنوع مدها و مدل‌های وارداتی به سوی یکنواختی گرایش یافته است؛ ولی هنوز هم می‌توان به برخی از ابعاد اجتماعی و فرهنگی آن در بین گروه‌های قومی اشاره کرد. در گذشته نه چندان دور، کیفیت و نوع بودن لباس و بیش از همه، تزیینات (به‌ویژه برای زنان و دختران) و نوع جنس زیورآلات، نشان‌دهنده جایگاه و موقعیت اقتصادی و اجتماعی فرد بوده است؛ ولی با بهبود سطح زندگی مردم، پوشاک تا حد زیادی این ویژگی خود را از دست داد و تنها در موارد محدودی می‌تواند چنین نقش و کارکردی داشته باشد. تغییرات پوشاک در منطقه مورد مطالعه به مانند سایر عناصر و پدیده‌های فرهنگی، تابع متغیرهای بسیاری است و کمترین تغییرات را می‌توان در نقاط عشایری و روستاها مشاهده کرد. هدف کلی این پژوهش، مطالعه مردم‌شناختی پوشاک در استان ایلام (تیره مرشدوند از ایل خزل) است و از اهداف فرعی آن می‌توان به شناسایی پوشاک زنان و مردان این منطقه و ثبت و شناخت نشان‌ها و سمبل‌های به کار رفته در نقوش و طرح‌های پوشاک آنان؛ همچنین ضبط عناصر فرهنگی اشاره کرد.

پیشینه تحقیق

طی چند دهه اخیر، تحقیقاتی مردم‌شناختی در مورد پوشاک سنتی ایران صورت گرفته است. «پوشاک باستانی ایرانیان از کهن‌ترین زمان تا پایان شاهنشاهی ساسانیان» کتابی است که در زمینه مذکور توسط ضیاء‌پور (۱۳۴۳) به چاپ رسیده است. کتاب «پوشاک ایل‌ها، چادرنشینان و روستاییان ایران» (۱۳۴۶) نیز کتاب دیگری از همین نویسنده می‌باشد که در آن بر اهمیت اقلیم و طبیعت و ارتباط میان اقوام مختلف بر شکل پوشاک تأکید کرده است. میرمحمد مشیرپور (۱۳۴۶) در کتاب خود با عنوان «تاریخ تحول لباس در ایران از آغاز تا اسلام» به بررسی تغییرات کیفی لباس ایرانیان در دوره‌های تاریخی پیش از اسلام تا ورود اسلام به سرزمین ایران پرداخته است. «تاریخچه پوشش سر

در ایران» نیز از کتاب‌های جامع و ارزنده‌ای است که توسط سهیلا شهشهانی (۱۳۷۴) و کتاب «هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی» توسط مهرآسا غیبی (۱۳۸۵) به رشته تحریر درآمده است.

چارچوب مفهومی

نظریه، چهارچوبی را برای محقق فراهم می‌کند تا بتواند با راهنمایی آن پرسش‌های ویژه‌ای را مطرح سازد و به او کمک می‌کند فرضیه‌های خاصی را صورت‌بندی نماید (روح‌الامینی، ۱۳۷۲: ۸۳). در پژوهش حاضر از سه رویکرد کارکردگرایی، اشاعه‌گرایی و نمادگرایی تفسیری در تبیین داده‌های تحقیق استفاده شده است. کارکردگرایی، رویکردی کهن در اندیشه‌ها و نظریات جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی است که نظریه‌پردازان بزرگی چون مالینوفسکی و امیل دورکیم آن را بسط و گسترش دادند (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۳۲). این دیدگاه بر این اندیشه مبتنی است که رویدادهای اجتماعی را می‌توان به بهترین وجه بر حسب کارکردهایی که دارند تبیین کرد (گیدنز، ۱۳۸۷: ۸۰۴). نظریه نیازهای مالینوفسکی نقشی کلیدی در رویکرد کارکردی او نسبت به فرهنگ دارد. وجود فرهنگ برای برآوردن نیازهای اساسی بیولوژیکی، روانشناختی و اجتماعی فرد لازم است (جری دی، ۱۳۹۱: ۱۶۸).

مکتب اشاعه‌گرایی که بواس پایه‌گذار آن است در برخی مقولات فکری با تکامل‌گرایان فرهنگی هم‌عقیده می‌باشد. به عقیده بواس هنگام مطالعه فرهنگ خاص باید کوچکترین جزئیات را نیز مورد توجه قرار داد (فربد، ۱۳۹۵: ۲۷۵). مطالعه اسطوره‌ها و افسانه‌های ملل گوناگون و بررسی ریشه و اساس تاریخی هر یک از عوامل فرهنگی از جمله ابزارها و روش‌های قوم‌شناختی پیشنهادی بواس و پیروان اوست. در روش‌شناسی بواس هیچ بعدی از موضوع نادیده گرفته نمی‌شود.

در نظریه نمادشناسی تفسیری، انسان‌شناسی نمادین با دو شخصیت برجسته مرتبط است: یکی کلیفورد گیرتز و دیگری ویکتور ترنر. گیرتز بیش از همه مدیون تفکرات جامعه‌شناختی ماکس وبر بود؛ اما ترنر متأثر از آرای دورکیم به عملکرد جامعه توجه داشت. گیرتز به روش‌هایی توجه داشت که از طریق آنها نمادهای درون فرهنگ اعمال نفوذ می‌کنند؛ اینکه افراد چگونه می‌بینند،

حس می‌کنند و فکر می‌کنند و از این طریق جهان پیرامون خود را می‌شناسند (فکوهی، ۱۳۸۶: ۱۰۴-۱۰۶).

«کلیفورد گیرتز، انسان‌شناس برجسته آمریکایی، در نظریه تفسیر فرهنگ (۱۹۷۳)، فرهنگ را نظامی از مفاهیم تعریف می‌کند که در قالب نمادها بیان می‌شوند و به انسان‌ها امکان می‌دهند تا با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. این فرهنگ است که از خلال نمادهای خود، جهان را در ذهن انسان‌ها معنادار می‌کند و آنها را قادر به شناخت و درک آن می‌نماید» (همو، ۱۳۸۱: ۲۵۶).

روش تحقیق

گردآوری اطلاعات در این تحقیق به روش اسنادی (کتابخانه‌ای) و مشاهدات میدانی بوده و در جمع‌آوری داده‌ها علاوه بر مشاهده مشارکتی از مصاحبه عمیق هم استفاده شده است. سوژه‌های مصاحبه نیز ابتدا افراد مطلع و صاحب تحقیق و تألیف در زمینه مورد مطالعه، سپس ساکنان و اهالی منطقه مورد نظر بوده‌اند.

معرفی منطقه مورد مطالعه

سیروان یکی از شهرستانهای استان ایلام در غرب کشور ایران است. این شهرستان از شمال به شهرستان چرداول، از جنوب به شهرستان بدره، از شرق به استان لرستان و از غرب به شهرستان ایلام محدود می‌شود. بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵ جمعیت دهستان کارزان^۱ ۴ هزار و ۵۹۳ نفر (۹۲۹ خانوار) و جمعیت دهستان زنگوان نیز که به این مجموعه اضافه شد ۳ هزار و ۶۷۹ نفر (۷۶۴ خانوار) بوده است. از نظر قوم‌شناسی مردم بخش کارزان از ایل خزل محسوب می‌شوند. بیلاق عشایر این ایل، شمال شهرستان ایلام، دهستان‌های آسمان‌آباد و کارزان، بخش مرکزی شهرستان سیروان و چرداول است. قشلاق آنان نیز در ناحیه مرزی پیرامون کوه میمک و شمال دشت مهران انجام می‌شود. مردم این ایل، آبان‌ماه هر سال، رفتن به گرمسیر را آغاز می‌کنند و از طریق دامنه کوه مانشت و تونل به بخش چوار و محل‌های گذار خوش، معدن

۱. دهستان کارزان در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۹۱ به بخش تبدیل شد.

نمک، دشت کگ وارد می‌شوند و به دامداری می‌پردازند و اواسط فروردین از همان مسیر به بیلاق خود بازمی‌گردند (افشار سیستانی، ۱۳۷۲: ۳۹۰) همه آنان مسلمان و پیرو مذهب جعفری اثنی‌عشری هستند و به زبان کردی و فارسی سخن می‌گویند (همان: ۵۳۸). تیره مرشدوند در چشمه‌خزانه، سراب کارزان و قنات آباد ساکن هستند که از روستاهای بخش کارزان محسوب می‌شوند. مردم این سه روستا به کشاورزی، دامداری، زنبورداری و باغداری مشغول هستند و از این طریق امرار معاش می‌کنند.

پوشاک زنان

زن آفریده پروردگار بلندمرتبه و یکی از مظاهر زیبای خلقت است. میل زنان به تنوع و زیبایی باعث شده است که پوشاک آنان نسبت به مردان از تنوع بیشتری برخوردار باشد؛ رنگ‌ها، نقش‌ها و طرح‌های متنوع گواه این مسئله است. لباس زنان علاوه بر پوشاندن بدن از دید نامحرمان و محفوظ ماندن از سرما و گرما، یکی از عناصر مکمل زیبایی آنان به شمار می‌آید و از جنبه‌های زیباشناسانه و آراستگی برخوردار است؛ همچنین از نظر پیچیدگی بر پوشاک مردان برتری دارد. تنوع رنگ‌ها، کیفیت جنس‌ها، زیورآلات و آویزها، منجوق‌کاری‌ها، مهره‌ها و ... که آذین‌بند پوشاک زنان ایلامی است؛ در واقع معرف شخصیت، منزلت و جایگاه آنان و حتی نشانگر سن و تا حدودی هویت قومی آنان می‌باشد.

سرون (Sarvan): در گذشته زنان این منطقه مقداری از موی طرفین سر خویش را پس از بافتن در دو طرف صورت آویزان می‌کردند و به آن «چتر» (Çatr) می‌گفتند که فقط برای زیبایی بود و بقیه موی سر پوشانده می‌شد. «سرون» نوعی پوشش سر برای زنان است که متشکل از کلاه یا عرقچین و یک یا دو عدد گولونی (Gwelwany) (گلبندی: آذین یافته با گل) است که به دور عرقچین پیچیده می‌شود و مقداری از آن برای زیبایی به سمت پشت آویزان می‌گردد. گاهی نیز از «هبر» (Habar) که نوعی چفیه سیاه‌رنگ رگه‌دار است به جای سرون استفاده می‌شود.

عرقچین یا کلاو (Kelâw): نوعی کلاه زنانه می‌باشد که استفاده از آن در نقاط مختلف استان رایج است. جنس آن معمولاً از پارچه نخی سفیدرنگ و گاهی

به رنگ‌های دیگر می‌باشد که مقدار کمی از سر را می‌پوشاند، به تنهایی به کار نمی‌رود و سرون بر روی آن بسته می‌شود. هرگاه کلاو منجوق‌دوزی شده باشد سرپوش‌هایی که بر روی آن بسته می‌شود به حداقل ممکن می‌رسد تا زیبایی آن بیرون بماند.

گولونی: نوعی سرپوش از جنس حریر، ابریشم یا نخ است که در اندازه‌های کوچک و بزرگ تولید می‌شود، نازک است، زمینه مشکی دارد و با گل و بوته و نقش‌های ساده در رنگ‌های سفید و قرمز و به ندرت در رنگ‌های سبز، نارنجی، آبی و زرد تزیین شده است. گولونی گاهی مانند روسری به کار می‌رود و گاهی به دور عرقچین پیچیده می‌شود. گاهی نیز با دوختن دو یا تعداد بیشتری از آنها به همدیگر، سرپوش بزرگتری ایجاد می‌شود که آن را به صورت سه‌گوش بر روی سر می‌اندازند و هبر را روی آن به دور سر می‌پیچند. به گولونی‌های بزرگ، سرون یا علیخانی نیز می‌گویند (تصویر شماره ۱).



تصویر شماره ۱). گولونی (منبع: پژوهشگر)

تاکاری (Takâri): نوعی سرپوش زنانه حریر یا نخ‌ی مربع شکل و بزرگ است که از گولونی ضخیم‌تر می‌باشد. زمینه آن نیز سیاه‌رنگ و منقش به خطوط باریک و رگه‌های نازک قرمز تیره یا سبز و دارای ریسه در حاشیه است. وقتی این نوع سرپوش به دور سر بسته می‌شود حجم بزرگی را به صورت دایره‌وار



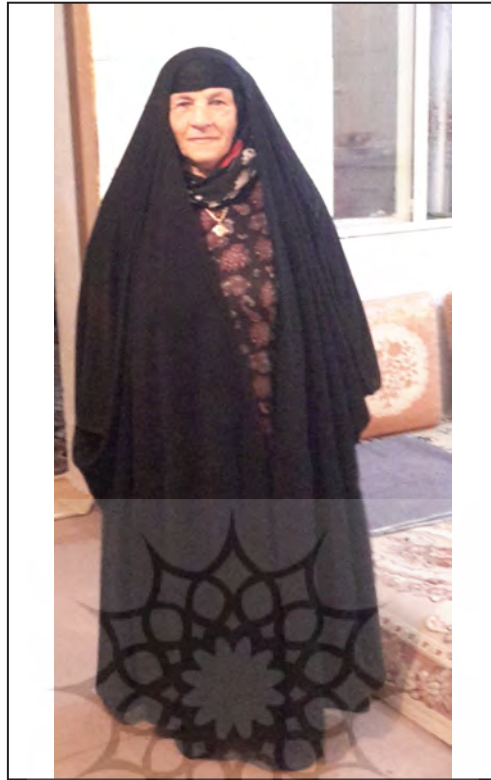
حول سر ایجاد می‌کند و مقداری از اضافه آن به پشت سر آویزان می‌گردد. معمولاً برای پوشاندن طرفین صورت و موی سر از گولونی که زیر آن قرار دارد استفاده می‌شود.

هبر: یک نوع سرپوش مشکی، از جنس مخمل و سه گوش است که دو گوشه آن بلند و مقداری باریک می‌باشد. حاشیه هبر منگوله‌های سیاه‌رنگی دارد که هنگام بستن به دور سر، در چند ردیف قرار می‌گیرند و طرفین و جلوی سر را زینت می‌بخشند. پیش از بستن هبر از گولونی استفاده می‌شود، بدین صورت که ابتدا گولونی را به صورت مثلثی بر روی سر می‌اندازند؛ سپس هبر را بر روی آن به دور سر می‌بندند.

روسری یا بانسری (Bânsary): بانسری همان پارچه مربع شکل در رنگ‌ها، طرح‌ها و ابعاد مختلف است که تقریباً تمامی دختران و بسیاری از زنان جوان در اکثر نقاط کشور به‌ویژه در نقاط شهری و پرجمعیت استان از آن استفاده می‌کنند.

شال سر: نوعی سرپوش زنانه مستطیل شکل در ابعاد و طرح‌های متنوع است که زنان و دختران جوان این منطقه همانند سایر مناطق کشور از آن استفاده می‌کنند.

قتره (Qatra): این نوع چادر برخلاف چادرهای مرسوم دیگر، بزرگ است و دو آستین گشاد دارد که با عبور دادن دست‌ها از آنها کنترل چادر راحت می‌شود. این نوع پوشش از جنس‌های مختلف و بدون نقش و به رنگ مشکی تهیه می‌شود و در برخی مواقع، حاشیه جلو و کناره آستین‌ها با نوعی بافت مثلثی شکل و تا حدودی ریسه مانند تزیین می‌گردد. قتره مختص زنان عرب است و اغلب زنان عشایر و روستایی و شهری استان از طریق آنان با این پوشش آشنا شده و آن را مورد استفاده قرار می‌دهند (تصویر شماره ۲).



تصویر شماره (۲). قتره (منبع: پژوهشگر)

کمرچین (Kamarčín): تا چند دهه پیش بالاپوش عمده زنان این منطقه نوعی پالتو به اسم کمرچین بود که به علت استفاده فراوان از نوارهای زربافت در تزیین آن، زیبایی خاصی داشت. جنس کمرچین از مخمل، رنگ آن قرمز، جگری، سبز، سرمه‌ای یا مشکی و آستین‌های آن بلند بود. جلوباز دوخته می‌شد و کمربند و دو جیب با دهانه کج در طرفین داشت. کمرچین‌های مشکی و سرمه‌ای (رنگ‌های سنگین) مخصوص خانم‌های مسن بود. امروزه استفاده از این نوع پوشش در نزد زنان ایلامی تقریباً منسوخ شده است و فقط معدودی از زنان کهنسال در فصل سرما از آن استفاده می‌کنند (تصویر شماره ۳).



تصویر شماره (۳). کمرچین (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

یل (Yaf): نوعی کت زنانه از جنس مخمل بود که همچون کمرچین تزییناتی از نوارهای زربافت داشت. از این پوشش که آستین‌دار بود و جیب‌هایی در طرفین داشت برای حضور در مهمانی‌ها استفاده می‌شد. بلندی آن تا بالای زانو و جلو باز بود و دکمه‌هایی برای بستن بر روی آن تعبیه شده بود.

کولنجه (Kwełanja): کولنجه نوعی دیگر از بالاپوش‌های زنان این منطقه است که از نظر رنگ، جنس، دوخت، تزیینات و کاربرد همانند کمرچین و البته از آن کوتاه‌تر و بالاتر از زانو بوده است.

سوخمه (Soxma): این نوع بالاپوش که کاملاً شبیه جلیقه است از جنس مخمل و در رنگ‌هایی شاد و روشن تهیه می‌شد، فاقد آستین بود و حداکثر تزیینات را داشت؛ به طوری که در جلو و پشت آن از انواع آویزهای نقره‌ای، سکه‌های قلابدار و قُروشی، گوی، اقراج و نوارهای زربافت و سیم‌بافت استفاده می‌شد. نوع و مقدار تزیینات آن نیز به وضع مالی افراد بستگی داشت (تصویر شماره ۴).



تصویر شماره (۴). سخمه (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

کراس یا شیو (Kerâs/saü): همان پیراهن بلند و آستین‌دار است که بیشتر زنان روستایی و عشایری و تعدادی از زنان شهری از آن استفاده می‌کنند. بلندی این پیراهن تا روی پاست و گاهی در ناحیه کمر مقداری تنگ می‌شود؛ ولی پایین آن کاملاً گشاد است و متناسب با سن زنان، رنگ و جنس آن تغییر پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که بیشتر زنان کهنسال و حتی برخی از میانسالان تمایل شدیدی به پوشیدن پیراهن‌هایی با رنگ سنگین، بخصوص سرآم‌های و تیره دارند و آن را نشانهٔ متانت و سنگینی می‌دانند (تصویر شماره ۵).



تصویر شماره (۵). کراس یا شیو (منبع: پژوهشگر)

ژیر کراس (žêr kerâs): نوعی تن‌پوش زنانه نخی با آستین حلقه‌ای یا کوتاه و یقه گرد است که در زیر کراس یا پیراهن می‌پوشیدند و بیشتر از رنگ‌های سفید، صورتی و آبی تهیه می‌شد؛ البته زنان مسن از رنگ‌های تیره نیز استفاده می‌کردند.

بلوز: نوعی بالاپوش است که بلندی آن تا کمر می‌باشد و از انواع پارچه‌ها با جنس‌ها و طرح‌های ساده یا گلدار تهیه می‌شود. این بالاپوش هم به شکل آستین بلند و هم آستین کوتاه دوخته می‌شود که بیشتر زنان جوان آن را همراه با دامن استفاده می‌کنند؛ البته دختران جوان و نوجوان بلوز را همراه شلوار می‌پوشند.

قیون (Qaêywan): پارچه‌ای بلند و یکرنگ است که به عنوان شال به دور کمر می‌بستند و به صورت محدود، بخصوص در فصل کار و کشاورزی استفاده می‌شد؛ البته برخی نیز جهت بستن کمر از یک لچک یا علیخانی استفاده می‌کردند (صنایع دستی و گردشگری استان ایلام، ۱۳۸۸).

جوراو (jurâw): در گذشته استفاده از جوراب در بین زنان منطقه مرسوم نبوده است؛ ولی امروزه استفاده از جوراب‌های موجود در بازار معمول است؛ البته در فصل‌های سرد سال از جوراب‌های ضخیم‌تر و در فصل‌های گرم سال از جوراب‌های نازک‌تر استفاده می‌شود.

شال کمر: در گذشته زنان منطقه از لچگ (laçeg) برای بستن کمر به هنگام کار کردن استفاده می‌کردند؛ اما امروزه از شال‌های تزیینی در رنگ‌های مختلف بر روی لباس‌های کردی جهت شرکت در مراسم عروسی استفاده می‌کنند. شال‌ها یا از نوع پارچه‌ای تزیین شده با پولک‌ها و سکه‌های نقره‌ای یا طلایی هستند یا از آلیاژهای مختلف به رنگ نقره‌ای یا طلایی در طرح‌های گوناگون تهیه می‌شوند (تصویر شماره ۶).



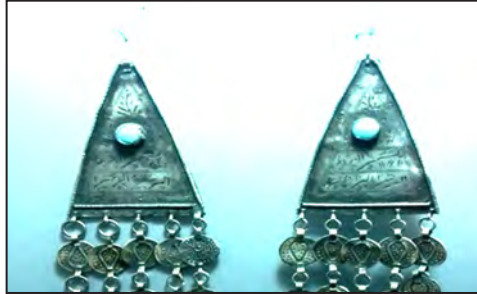
تصویر شماره (۶). شال کمر (منبع: پژوهشگر)

کلاش (Kelaš): در گذشته زنان منطقه از نوعی کفش به نام کلاش که در محل بافته می‌شد استفاده می‌کردند. زیرا این نوع کفش از لاستیک بود و قابلیت ارتجاعی داشت و رویه آن را به وسیله نخ‌های تابیده شده از پشم گوسفند به کمک دروش (نوعی قلاب) و رشته‌ای از آهن نرم می‌بافتند. رنگ کلاش در گذشته سفید بوده است؛ البته در مواردی مثل سوگ مردان بزرگ منطقه، کلاش سیاه به پا می‌کردند.

زیورآلات و آرایش زنان

در گذشته نه چندان دور عمده زیورآلات زنان و دختران ایلامی مهره‌های ریز و درشتی از جنس عقیق، فیروزه، لعل، زمرد، کهربا، شیشه، پلاستیک، سنگ یشم، عاج یا ... بود که گاهی با تزیینات نقره‌ای به کار می‌رفت. این مهره‌ها به صورت گردنبندهایی کوچک و بزرگ زینت‌بخش گردن زنان بود. در کنار آنها نیز از نوعی آویز نقره‌ای به شکل برگ تو خالی (بیضی) قلابدار و سکه‌های قلابدار برای تزیین لباس، دست و گردن استفاده می‌شد که عمده این زیورآلات از استان‌های همجوار و دورتر تهیه می‌گردید. امروزه عناصر جدید از قبیل نقره و طلا جای آنها را گرفته است و از زیورهای سنتی به صورت محدود در برخی از نقاط روستایی، بخصوص شهرستان مهران (ملکشاهی)، ایوان، سیروان، چرداول، منطقه مورد بررسی و ... استفاده می‌شود. **بان سرونی (Bân Sarwani):** از جمله زیورهای سر است که از سکه‌های نقره و دو قروشی ساخته می‌شد. این سکه‌ها به وسیله حلقه‌های فلزی به هم وصل می‌شدند. در دو سر انتهایی آن دو قلاب برای محکم شدن بر روی

سرون قرار داشت. این زیور به سرون زیبایی خاصی می‌داد و در مراسم عروسی و شادی استفاده می‌شد (تصویر شماره ۷).



تصویر شماره (۷). بانسرونی (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

بان زلفی (Bân Zelfi): نوعی زیور زنانه از جنس نقره و به شکل مثلث بود که نگین‌هایی به رنگ آبی (برای محافظت از چشم زخم) یا زرشکی در داخل آن وجود داشت. به این مثلث، زنجیرهایی آویزان بود و در انتهای هر زنجیر، سکه‌ای نصب شده بود. زنان، بان زلفی را بر روی گولونی، سرون یا به دو طرف سر (بر روی شقیقه‌ها و قسمت‌هایی از موی خود که در دو طرف صورت بیرون می‌گذاشتند) می‌آویختند. از این زیور در مراسم شادی استفاده می‌شد (تصویر شماره ۸).



تصویر شماره (۸). بان زلفی (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

گوشخاره (Gušxâra) یا گوشواره: نوعی زیور زنانه از جنس طلا یا نقره در شکل‌ها و فرم‌های متنوع است. گوشواره تخته‌ای نوعی از گوشواره بود که به

شکل کشکولی صاف از جنس نقره یا طلا در اندازه‌های مختلف دیده می‌شد و بسته به وضعیت اقتصادی خانواده اندازه‌هاش فرق می‌کرد. در قسمت‌های مختلف آن نیز فیروزه و سنگ‌های قیمتی نصب می‌شد. در منطقه مورد مطالعه، گوش دختران را در خردسالی سوراخ می‌کنند و اگر توان مالی داشته باشند، به گوش آنان گوشواره طلا می‌آویزند؛ در غیر این صورت برای مدتی به جای گوشواره از نخ استفاده می‌کنند تا به اصطلاح مردم منطقه، سوراخ گوششان کور نشود (تصویر شماره ۹).



تصویر شماره ۹). گوشواره (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

ملون (Melwan): ملون یا ملینگ (Melêneg) نوعی گردنبند زنانه از جنس نقره یا بدلی بود که آن را به ته گردن می‌آویختند. گاهی ملون به صورت رشته‌ای از منجوق یا مهره‌های رنگی به شکل توری یا گیس‌باف تهیه می‌شد. زنان این منطقه در تهیه این نوع گردنبند علاوه بر مهره‌های رنگی از میخک (به جهت معطر بودن آن) نیز استفاده می‌کردند (تصویر شماره ۱۰).



تصویر شماره ۱۰). ملون (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

هفت لیره (Haft lêra): این نوع گردنبند زنانه بلند به پنج عدد سکه پهلوی یا سکه‌های طلا مزین بود و در وسط آن یک تاج تخته‌ای قرار داشت که دو عدد نگین سبز یا قرمز در آن تعبیه شده بود. در دو طرف آن نیز زنجیر قرار داشت.

دسون (Daswan): دسون یا دستبند که به آن دسینگ (Dasêneg) نیز گفته می‌شود از جنس نقره یا بدلی بود که نگین‌هایی به رنگ سبز، قرمز و آبی داشت. گاهی برای تهیه دستبند، مهره‌های رنگی گوناگون را به وسیله نخ به هم می‌بافتند (تصویر شماره ۱۱).



تصویر شماره (۱۱). دسون (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

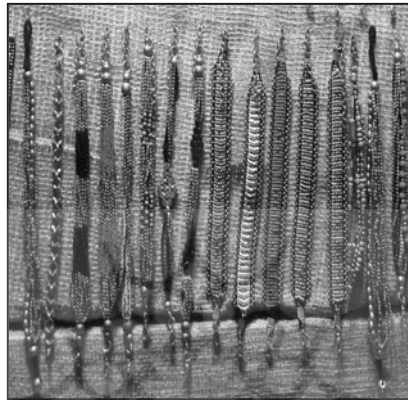
کلوانک (Kelwânek): در منطقه مورد بررسی از انواع کلوانک (انگشتر) زنانه و مردانه از جنس طلا، نقره و آلیاژهای دیگر استفاده می‌شد که هر کدام از آنها با توجه به نوع سنگ به کار رفته در آن، کاربرد خاصی داشت؛ برای مثال انگشتری که نگین قرمز داشت برای رشد جسم مفید بود و افراد محلی معتقد بودند کسی که آن را به انگشت می‌کند، گوشت می‌گیرد؛ همچنین باور داشتند که اگر فرد غصه‌دار، انگشتری با سنگ شکلاتی استفاده کند، بعد از رفع غم و غصه‌اش سنگ آن صیقلی می‌شود. در حال حاضر از انواع انگشتر موجود در طلافروشی‌ها استفاده می‌گردد (تصویر شماره ۱۲).



تصویر شماره (۱۲). کلوانک (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)



پاوینگ (Pâwêneg): یکی دیگر از زیورآلات زنانه نوعی پابند بود که از چند ردیف منجوق (رخته) رنگی در طرح‌های گوناگون بافته می‌شد و آخرین ردیف از پایین را سیاه و سفید می‌بافتند و به آن ورپای می‌گفتند. این نوع از زیورآلات مخصوص عروس‌ها و زنانی بود که تازه ازدواج کرده بودند. آنها تا چند سال بعد از ازدواج برای زیبایی پابند به مچ پا می‌بستند (تصویر شماره ۱۳).



تصویر شماره (۱۳). پاوینگ (منبع: پژوهشگر)

پا هلیله (Pâ halêla): نوعی دیگر از پابندهای زنانه از جنس نقره بود. برای تهیه این زیور، سکه‌های نقره را به وسیله حلقه‌هایی به هم وصل می‌کردند و زنانی که ازدواج کرده و از وضعیت مالی خوبی برخوردار بودند در مراسم عروسی از آنها استفاده می‌نمودند.

گول کیف (Gwêlkif): یکی از زیورهای زنان بود که از تکه‌های پارچه‌های رنگی، مواد عطری از جمله میخک و عبیر و مهره‌های رنگی تهیه می‌شد؛ به این صورت که پارچه‌های رنگی را با مواد عطری پر می‌کردند و به شکل توپ‌های کوچکی می‌دوختند؛ سپس مهره‌های رنگی و میخک را به شکل یکی در میان به نخ می‌کشیدند و این توپ‌ها را به انتهای آنها وصل می‌کردند. در نهایت آنها را به شکل یک دسته چندتایی در می‌آوردند و به گیس‌ها یا دو طرف سینه خود بر روی لباس می‌آویختند تا به زیبایی خود بیفزایند (تصویر شماره ۱۴).



تصویر شماره (۱۴). گول کیف (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

قوروشی (Qweruši): قوروشی (یک قرانی / دو قرانی) همان یک ریالی و دو ریالی پادشاهان گذشته بود که توسط زرگر، حلقه کوچکی به آن متصل می‌شد و از آن برای تزیین انواع پوشاک، سرون و پاهلیله استفاده می‌گردید. تعداد قروشهای به کار رفته در پوشاک فرد به وضعیت اقتصادی و جایگاه اجتماعی او بستگی داشت (تصویر شماره ۱۵).



تصویر شماره (۱۵). قوروشی (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

اقراج (aqraj): نواری تزیینی به رنگ زرد، طلایی، قرمز یا سفید است که اغلب برای تزیین کلنجه، سخمه، کمرچین و دمپای شلوار از آن استفاده می‌شد. این نوار را به صورت آماده از دوره‌گردها یا بازار تهیه می‌کردند. تعداد ردیف‌های به کار رفته اقراج در پوشاک زنان بستگی به وضع اقتصادی خانواده داشت. رخته (fexta): رخته یا منجوق، مهره‌های رنگی از جنس پلاستیک یا شیشه بود که برای تزیین انواع پوشاک و تهیه انواع زیورآلات همچون: ملون، پاوینگ و گل کیف کاربرد داشت.

گوی (Guy): گوی از جنس نقره یا آلیاژهای دیگر بود که برای تزیین انواع پوشاک و ساخت زیورآلاتی مانند بان‌زلفی از آن استفاده می‌شد (تصویر شماره ۱۶).



تصویر شماره ۱۶). گوی (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

میرگ (Myareg): مهره‌های رنگی از جنس پلاستیک، شیشه و چینی را می‌گفتند که از آنها برای تزیین پوشاک زنانه و بچگانه استفاده می‌شد. زنان برای آرایش یا به جهت دفع چشم زخم به گیس‌های خود و موهای کودکان، مهره‌آبی وصل می‌کردند.

پوشاک مردان

لباس مردان ایلام، نشانگر مردانگی، بزرگ‌منشی و جایگاه اقتصادی و اجتماعی آنان در جامعه بود. در حال حاضر در نقاط شهری و پرجمعیت، گرایش به خرید پوشاک گران‌قیمت و وارداتی زیاد شده است؛ در حالی که در نقاط عشایری و روستایی که هنوز هم تا حدود زیادی به سنت‌ها پایبند هستند، توجه به لباس محلی از نوع مرغوب و آراسته‌آن، از ویژگی‌های مردان است. استفاده از هرگونه زینت در لباس مردان مرسوم نیست و آن را مختص زنان میدانند.

کلاو (کلاه): به غیر از کلاه‌های وارداتی گوناگونی که عموماً برای محافظت

از سرما یا گرما در فصل‌های مختلف به کار گرفته می‌شود، بسیاری از مردان این منطقه از کلاه یا عرقچین کوچکی استفاده می‌کنند که از پارچه نخی سفید و گاهی مشکی راه‌راه تهیه شده است. این سرپوش را تنها مردان بزرگسال و کهنسال استفاده می‌کنند و بر روی آن چفیه می‌بندند. سایر مردان نیز چفیه را به تنهایی به کار می‌برند. استفاده از چنین سرپوش‌هایی در بین پسران و مردان جوان رایج نیست.

لچگ یا چفیه: این سرپوش مردانه اغلب وارداتی است و در رنگ‌های مختلفی مانند سفید، سفید و مشکی راه‌راه و گاهی با زمینه سفید و رگه‌های قرمز یا سبزرنگ دیده می‌شود. لچگ را معمولاً به تنهایی به دور سر می‌بندند. بعضی از مردان نیز از چفیه‌هایی استفاده می‌کنند که مشکی است و در حاشیه آن رگه‌های قرمز و سبز وجود دارد. مردانی که به حج می‌روند هم از چفیه‌ای منقش به گل‌های بته‌ای و برگ اسلیمی زرد طلایی استفاده می‌کنند که به نوعی موقعیت اجتماعی آنها را نیز نشان می‌دهد.

فرجی (Faraji)، کرک (Karak) یا کپنک (Kapnak): نوعی بالاپوش مردانه از جنس کرک (پشم بره) است که اغلب در نواحی عشایری و در فصل سرما استفاده می‌شود. فرجی مانند پالتو، بلند و آستین‌دار است. در زیر آستینهای آن سوراخی برای عبور دست‌ها تعبیه شده است. رنگ این بالاپوش نیز به نوع کرک به کار رفته در آن بستگی دارد.

سخمه: این نوع بالاپوش همانند فرجی است با این تفاوت که بسیار کوتاه‌تر از آن می‌باشد. جنس آن از پشم است و رنگ آن نیز به نوع کرک استفاده‌شده بستگی دارد. سخمه را کشاورزان به هنگام درو و برداشت محصول برای جلوگیری از گرما استفاده می‌کردند (تصویر شماره ۱۷).



تصویر شماره (۱۷). سخمه (منبع: موزه مردم‌شناسی استان ایلام)

پوشاک در ادبیات شفاهی، باورها و اعتقادات

با توجه به جایگاه خاص پوشاک در فرهنگ عامه، بدیهی است که می‌توان نشانه‌هایی از این عنصر مادی فرهنگی را در ادبیات شفاهی یافت و از طریق مطالعه آن شرایط جغرافیایی و اقلیمی، باورها و اعتقادات، دستورات مذهبی و آیینی و شیوه‌های معیشتی را در میان یک قوم و جامعه تا حد زیادی بازشناخت؛ چنانکه در منطقه مورد مطالعه، لباس مشکی علاوه بر اینکه نشانه سوگوار بودن فرد است، تحت تأثیر باورها و آیین‌های رایج در میان مردم، به تدریج در میان زنان مسن و کهنسال به عنوان برترین لباس شناخته شده است و آن را نشانهٔ متانت و جافتاده بودن زن می‌دانند. مردم این منطقه پارچهٔ سبز را مبارک می‌دانند و در سفرهای زیارتی خود آن را برای تبرک به ضریح مقدس می‌مالند تا به عنوان هدیه به دوستان و اقوام بدهند. برخی نیز باریکه‌ای از این پارچهٔ سبز متبرک را به مچ دست کودکان می‌بندند تا از بیماری و گزند به دور باشند. گاهی نیز پارچهٔ سبز را به نیت برآورده شدن حاجات به ضریح

امامان، امامزادگان و درختان مقدس گره می‌زنند. آنها پارچه قرمز را نحس و منسوب به یزید و اشقیما می‌دانند و می‌پندارند که لباس قرمز موجب جلب نظر شیطان و موجودات غیبی (جن و ...) می‌شود (شربتیان، ۱۳۸۴: ۱۰۷). دیدن لباس سفید در خواب، نشانه خوشبختی و سعادت فرد و کفن نشانه رفع بلا و مرگ از انسان است. لباس مرده نحس است و نباید کسی که از مرگ صاحب آن خبر دارد آن را بپوشد. لباس سیاه نشانه عزادار بودن است و تا زمانی که فردی لباس سیاه بر تن دارد بایستی کاملاً متین و سنجیده سخن بگوید، با صدای بلند نخندد و خود را محزون و ناراحت نشان دهد (ستوده، ۱۳۹۶: ۸۶)، در مراسم شادی و عروسی شرکت نکند و حتی اگر حش ضایع شد سعی کند با دیگران گلاویز نشود؛ در غیر این صورت سرزنش می‌شود؛ چراکه احترام لباس سیاه و مرده خویش را به جای نیآورده است. لباس باید با سن و سال افراد تناسب داشته باشد. دیدن زیورآلات زنان در خواب نشانه آن است که زن حامله (خود زن یا زنی در آن خانواده) دختر خواهد آورد.

تحلیل مردم‌شناختی نمادها و نقش‌های پوشاک

در ایران از گذشته‌های دور، در تمدن‌های سیلک و شوش و در دوره‌های تاریخی ایلام از نقوش نمادین در آثار هنری بهره گرفته شده است. نقوش سفال‌ها و ابزارهای فلزی و حتی قالب و فرم بسیاری از ظروف عمدتاً نمادین بودن این اشیا را گواهی می‌دهند (رشیدی، ۱۳۹۵: ۱۵۵).

نقش گل نیلوفر (لوتوس): نیلوفر که به آن پیچک نیز می‌گویند از گروه گل‌ها و گیاهانی است که در زبان فارسی به گل آبزا یا گل زندگی و آفرینش مشهور است. این گل در هنر هخامنشی به عنوان نماد صلح و زندگی مطرح بوده و در روایات کهن ایران، گل ناهید به شمار می‌رفته و ناهید یا آناهیتا فرشته نگاهبان عنصر آب بوده است (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۱۷).

چرخ: چرخ نماد خورشید و پره‌های آن نماد فلک و فلک‌البروج است (رشیدی، ۱۳۹۵: ۱۵۷) خورشید در هزاره چهارم قبل از میلاد در فلات ایران از بزرگترین خدایان شمرده می‌شد؛ چون به زندگی آنان رونق می‌بخشید؛ پس مردگان را به سوی مشرق یعنی طرفی که خورشید طلوع می‌کرد می‌خواباندند. ایزد خورشید نزد ایرانیان و در زبان فارسی باستان و اوستایی، «میترا» و در

پهلوی «میترا» خوانده می‌شد و معانی مختلفی از جمله: عهد و پیمان، محبت و خورشید را در بر می‌گرفت (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۸۵) (تصویر شماره ۱۸).



تصویر شماره ۱۸). چرخ و نقش گل لوتوس (منبع: پژوهشگر)

عقاب: عقاب یکی از نیرومندترین و بزرگترین پرندگان جهان است. تصویر این پرنده در ایران باستان نشان‌دهنده اقتدار پادشاهی و شکوه؛ همچنین نشانه پرچم ایران بوده است. هخامنشیان نیز عقاب زرینی بر سر نیزه در جلو سپاه حمل می‌کردند. عقاب نماد اهورامزدا و نماینده خدای آسمان بوده است و از نقش آن بر روی تاج‌ها، لباس‌ها و مهرها استفاده می‌کرده‌اند تا بدین وسیله خود را فرستاده و نماینده اهورامزدا معرفی کنند. در آیین‌های کهن ایران نیز نمادی از میترا و نشان خانوادگی ساسانیان بوده است. نقش عقاب روی گولونی سمبل قدرت، اقتدار، بی‌پروایی و آزادی می‌باشد (تصویر شماره ۱۹).



تصویر شماره ۱۹). نقش عقاب (منبع: پژوهشگر)

نتیجه گیری

پوشاک هر قوم نماینده میزان پابندی و اعتقاد آنان به میراث فرهنگی است. اگرچه پوشاک یکی از نیازهای اولیه انسان‌ها به شمار می‌رود؛ اما در گذر زمان با ساختارهای ارزشی و جهانبینی ملتها درآمیخته است. سرزمین ایران اقوام مختلفی را تحت یک ملیت در یک جغرافیای واحد گرد آورده است. تفاوت‌های فرهنگی و جغرافیایی این اقوام به شکل بارزی در پوشاک آنان نمود دارد.

همانطور که پوشاک سنتی مردمان این سرزمین تجانس و قرابت فوق‌العاده‌ای با فرهنگ و شرایط اقلیمی جامعه داشته است، پوشاک تیره مرشدوند نیز با محیط زندگی و فرهنگ آنان ارتباط مستقیم دارد و نشان‌دهنده هویت ایرانی و اسلامی است. از آنجا که زنده نگه داشتن هویت ایرانی به واسطه فرهنگ‌های رایج در میان اقوام مختلف ایران امکان‌پذیر است، می‌توان فرهنگ این منطقه را به عنوان بخشی از میراث ملی مورد توجه قرار داد. مطالعه پوشاک و هنرهای رایج در میان این تیره، تأکید آنها بر آراستگی لباس با طرح‌ها و مدل‌های سنتی را نشان می‌دهد. بررسی‌ها نشان داد که در گذشته شغل بیشتر افراد منطقه مورد مطالعه، کشاورزی و دامداری بوده و بین پوشاک و شغل آنان رابطه وجود داشته است؛ چنانکه کشاورزان، پیراهن، شلوار کردی و لچگ می‌پوشیدند و به مزارع می‌رفتند؛ اما دامداران علاوه بر آن از فرجی و کلاه نمدی استفاده می‌کردند که در حال حاضر، کلاه نمدی و فرجی تا حدودی کارکرد خود را از دست داده و مختص افراد مسن‌تر شده است.

با افزایش امکان دسترسی به رسانه‌های عمومی، سهولت تردد به دیگر مناطق کشور و تکثر مشاغل، برخی از اجزای پوشاک کارکرد خود را از دست داده و انواع جدیدی از لباس‌ها جایگزین آنها شده است. پوشاک در این منطقه علاوه بر نقش کارکردی، سمبل هویت فرهنگی و اجتماعی آنان نیز هست؛ چنانکه رنگ و نقش پارچه و تزیینات به کار رفته در لباس افراد، معرف شأن و منزلت اجتماعی و موقعیت اقتصادی آنهاست. امروزه مقایسه لباس‌های نسل جوان و سالمندان این نکته را آشکار می‌کند پوشاکی که تا چند سال پیش نیازهای جسمانی و اجتماعی مردم منطقه را پاسخگو بود در حال حاضر بر اثر تغییرات اجتماعی، کارکرد خود را از دست داده است. این پوشاک با خاموشی سالمندان آرام آرام در موزه‌ها جای می‌گیرند.

منابع و مأخذ

- اسماعیل پور، ابوالقاسم؛ (۱۳۷۷)، **اسطوره بیان**، تهران: سروش.
 - افشار سیستانی، ایرج؛ (۱۳۷۲)، **ایلام و تمدن دیرینه آن**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 - جری دی، مور؛ (۱۳۹۱)، **زندگی و اندیشه بزرگان انسان‌شناسی**، ترجمه هاشم آقابایگ‌پوری و جعفر احمدی، تهران: جامعه‌شناسان.
 - چایلد، گوردن؛ (۱۳۵۲)، **انسان خود را می‌سازد**، ترجمه احمد کریمی حکاک و محمد هلاتایی، تهران: نیل.
 - رشیدی، افسانه؛ (۱۳۹۵)، **تحلیل مردم‌شناختی پوشاک سنتی استان ایلام (نمونه موردی: شهرستان ایوان)**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
 - رنجبر، محمود و هدایت‌الله ستوده؛ (۱۳۹۴)، **مردمان‌شناسی؛ با تکیه بر فرهنگ مردم ایران**، تهران: ندای آریانا.
 - روح‌الامینی، محمود؛ (۱۳۷۲)، **زمینه فرهنگ‌شناسی**، تهران: عطار.
 - ریتزر، جورج؛ (۱۳۷۴)، **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
 - ستوده، هدایت‌الله؛ (۱۳۹۶)، **نمادشناسی؛ نگاهی به نمادها و اسطوره‌های ایران و جهان در گذر زمان**، تهران: ندای آریانا.
 - سعیدیان، عبدالحسین؛ (۱۳۷۵)، **مردمان ایران؛ مردم‌شناسی و آداب و رسوم اقوام ایرانی**، تهران: علم و زندگی.
 - شربتیان، یعقوب؛ (۱۳۸۴)، **مردم‌شناسی و اعتقادات دینی**، تهران: ندای آریانا.
 - شهشهانی، سهیلا؛ (۱۳۷۴)، **تاریخچه پوشش سر در ایران**، تهران: مدبر.
 - صنایع دستی و گردشگری استان ایلام؛ (۱۳۸۸)، **سازمان میراث فرهنگی**
- WWW.ILAMCHTO.IR
- ضیاءپور، جلیل؛ (۱۳۴۳)، **پوشاک باستانی ایرانیان از کهن‌ترین زمان تا پایان شاهنشاهی ساسانیان**، تهران: هنرهای زیبای کشور.
 - _____؛ (۱۳۴۶)، **پوشاک ایل‌ها، چادرنشینان و روستاییان ایران**، تهران: مرکز مردم‌شناسی.

- غیبی، مهرآسا؛ (۱۳۸۵)، هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، تهران: هیرمند.
- فرید، صادق؛ (۱۳۹۵)، جزوه درس اندیشه‌های بزرگان مردم‌شناسی، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- فکوهی، ناصر؛ (۱۳۸۱)، تاریخ اندیشه‌ها و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نی.
- _____؛ (۱۳۸۶)، «نگاهی بر رویکرد تفسیری کلیفورد گیرتز با تأکید بر تفسیر او از پدیده دینی»، علوم اجتماعی، دوره ۳۱، شماره ۱، ۱۰۴-۱۲۳.
- فیض‌اللهی، مریم و زهرا فنایی؛ (۱۳۸۹)، «بررسی لباس و پوشاک دوره قاجار مبتنی بر آثار مینایی به جا مانده از این دوره در موزه آذربایجان تبریز»، ننگره، سال پنجم، شماره شانزدهم، ۵۷-۷۱.
- کاغذلو، سمیه؛ (۱۳۹۵)، پژوهش مردم‌شناختی در پوشاک سنتی زنان و مردان ساکن در روستاهای حسین‌آباد کالپوش از توابع شهرستان میامی استان سمنان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
- گیدنز، آنتونی؛ (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- متین، پیمان؛ (۱۳۸۳)، «پوشاک و هویت قومی و ملی»، مطالعات ملی، سال پنجم، شماره سوم، ۳۷-۴۸.
- مشیرپور، میرمحمد؛ (۱۳۴۶)، تاریخ تحول لباس در ایران از آغاز تا اسلام، مشهد: کتابفروشی زوار و پسران.
- وان لون، هاندریک؛ (۱۳۳۴)، تاریخ بشر، ترجمه علی‌اکبر بامداد، تهران: امیرکبیر.
- یاحقی، محمدجعفر؛ (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش.